

# ضرورت مرحله کنونی

تو روحضرت آیت الله مطهری یک جنایت عظیم ضد انقلابی بود که تنها دشمنان سوگند خود را ایران می توانسته اند جرأت ارتکاب آن را داشته باشند. اینان دشمنان انقلاب، دشمنان وحدت کلمه نیروهای ملی، دشمنان دموکراسی و استقلال کشورند و بی شک در لجنزار استبداد سرنگون شده به لوی ریشه دارند و به آخور امپریالیسم غارتگر جنگ افروزبسته اند. تهدیدی که از جانب این خودفر و ختنگان متوجه ایران و انقلاب ملی ماست بسیار جدی است و مقابله با آن حداکثر قاطعیت را ایجاد می کند. در واقع هم، اوج مجدد فمالیت دادگاه انقلاب اسلامی تهران را باید نشانه حرکت درجهت چنین قاطعیتی شمرد. کسانی که در سیده دمان سه شنبه و چهارشنبه گذشته دربرابر جوخته آتش قرار گرفتند - یک رئیس مجلس آنجنانی، سوزیر پیشین، دوسماهی دار غارتگر پیشه ویک گله گر که در نه به نام افسریا شکنجه گرساواک - به حق کیفر دیدند و بسیار بجا و به حق بود که اموال برخی شان که ثمرة غارتگری های مستمر پاداش شرکت در جنایات استبداد بوده است هصادره شد. کارهایی است و جای دلسوی نیست. بگذار آنانی که در غرب حقوق سنج بشناسند و خوشبختی اوراق بهادر و سهام باشند است، اکنون که بازار غارتگری بی حساب در ایران با کسداد روپروردشده است، اکنون که ایران اجازه نمی دهد مانند گذشته پایگاه نظامی و سریل تهاجم برای آمریکا باشد، آنچه می خواهند فریاد بردارند. با کی نیست. «مهفاتند نوروسک عووو کند».

با این همه، کار انقلاب به کشنند و بستن و مصادره اموال چند تن غارتگر و جنایتکار، که به حق آماج خشم و کینه ستمدید گان اند، خلاصه و ختم نمی شود. انقلاب هدفی سیاسی اجتماعی دارد که، تا بدان دست نیابد، نمی توان گتفت موفق بوده همه امکانات و نتایج ضروری و مطلوب خود را ظاهر کرده است. هدف انقلاب، در مرحله معین رشد مادی و معنوی جامعه و در مرند حرکت تاریخ، آن است که نیروهای تازه ای را که در بطن جامعه سر بر آورده آماده قبول مسئولیت حکومت شده اند، بر مسند قدرت بنشاند و مستقر بدارد. دستیابی به قدرت، در جریان برخوردن نیروهای کهنه و نو، رویهم به آسانی صورت می گیرد. ولی استقرار در مسند قدرت به عنایت دشوارتر است. این امر بستگی

بقیه در صفحه ۸

## بررسی قوانین تکامل اجتماعی ۲- برخی جنبه های ویژه کشف قوانین تکامل اجتماعی

دریافت حواس که امکان نمی دهد پدیده در همه جوانش نگیریسته و ماهیت ژرفش کشف شود، متوقف نمی گردد. شناخت از مشاهده مستقیم و زنده تا فکر انتزاعی اوج می گیرد و به افرینش یکرشته مفهوم های عام و انتزاع هایی دست می یابد که منعکس کننده جهان عینی بشیوه کامل و ژرف تر از مشاهده ساده اند. لینین مفهوم های عام، مقوله ها و قوانین داشت راهنمایان مرحله های فنوز انسان در ماهیت دنیای پیرامونش می داشت. چون نقش انتزاع در تحلیل و قایعه و خرافه و ترس، بینوایی و درمانگی،

بیش از این اشاره کردیم که انسان نمی دهد پدیده شناخت قوانین طبیعت را زودتر از قوانین نمی گردی اجتماعی آغاز کردند. علت آن این بعنی بعنی بسیار زیاد گذنگی جتماعی دانست. بدون شک گذنگی جتماعی قلمرو عمسلکرد مجموعه ای از بذیده هاست که بطور سنجش ناپذیر از بذیده های قلمرو بیولوژی و غیره پیچیده ترند. البته موضوع تها منحصر این نیست. علاوه بر این باید دویشگی های بررسی قوانین تکامل اجتماعی و شرایط ساریخی کشف این قوانین را در نظر گرفت. شناخت هر قانون مستلزم تعمیم - بایی است. این امر از خود طبیعت قوانین اش می گردد که یکی از مشخصه های مسایی آن عمومیت است. شناخت حسی پیش از این اشاره کردیم که انسان

## نگاهی به تاریخچه جنبش غیر متعهد ها

۹ کشور آمریکای لاتین، اتحادیه دول عرب و سازمان وحدت آفریقا، که در سال قبل تأسیس شده بود، حضور داشتند. در نطق افتتاحیه این کنفرانس، جمال عبدالناصر به نقش کشورهای غیر متعهد در راه هزار ذهن نسبت به کنفرانس قبل دوباره شده یعنی به ۴۷ رسیده بود. بعلاوه ناظرانی از

دومین کنفرانس کشورهای غیر متعهد در قاهره در مهر ماه ۱۳۴۲ تشکیل گردید. در این هنگام تعداد شرکت - گندگان کنفرانس فرمانروا بر تکامل اجتماعی کافی تقویت، همانطور که در مورد کشف قوانین فرمانروا بر تکامل طبیعت تغییر همین وضع جاری است. شناخت بشری در سطح

بمناسبت بیست و یکمین سال شهادت قهرمان ملی:

## خسرو روزبه



درخت را با خورسید بیوندی است،  
آتش روح زیر خاکستر  
مانده و نیروی تن، به بهای نانی که از  
خوردنش چاره نیست، مانند چارپای  
خراس گردانده چرخ سرمهای شده وای  
حق را.

با این همه، خورشید از درخت و حق از آدمی  
جداست، امید و عشقی نزدیکتر به تو از  
رگ گردن، ولی دور و دست نیافتنی.

و اینست در دردی خوشت از هر چه در  
زندگی خوش است، نیش سودایی،  
خارخاری، طلبی، تکاپو و شتابی.

راهی درشت و نامهوار که ناگزیر  
پیمودنی است، از تو به تو. عنوچ آدمی

در تو.

مرد درختی بود که با خورشید بیوند

داشت. نه تنها به غریزه، ازرس آگاهی.

می دانست و دانست در او خواستن بود.

و تا دادنست و خواست از اس هر چیز - به جز

خورشیدی که در دل داشت - گذشت. و

خورشید او حق بود و خلق، حق خلق،

بهشتی بر زمین، در خود آدمی و سر نوشت

و الیش، که باید پدید آورد. به نیروی

عزم درست اندیش و دست و بازوی کار، و

اینک بازوان کار که در بند است، نادانی

و خرافه و ترس، بینوایی و درمانگی،

بقیه در صفحه ۲

داستان یک زندگی - به سخی آتشی که زیانه می کشد - شکل می گیرد. مرد، همچون پهلوانان افسانه، اسب های زین می کند و از گذرگاه های رنج و آزمون می رود تا ستمدیده ای را که در بندمانه است برها ند.

هفتخوان رستم، هفت شهر عشق، شگفتگان ادرا این راه پیمایی برای آزاد ساختن بندیان زر و زور، خود اوست که بر بلندیهای سر گیجه آور آزاد دست بیان یاد و بی هر اسی در دل، تعاملی مسئولیت می یابد و بی هر اسی در دل، تعاملی مسئولیت انسان آزاد را می سنجد و می پنیرد. آن می کند که باید کرد. حماسه جانی دایر درست پیمان، کوشش، کار دوست، بینا و چاره گز. و با او، حماسه در ناتمامی اش تمام است، رخشنده چون خورشید برام آسمان.

درختی سرفراز، بر قله ای بلند، تنهاست. یک تنه، هماورده باد و برق و طوفان.

نه، چه پریشان می گویم؛ یک تنه، ادوه تنها، او؛ با این تار و پود گسترش ریشه ها که هر سود رخاک دارد؛ درخت هنر پروره خاک است، بر آورده خورشید، و خاک و خورشید او، هر دویکی، خلق، نیرو و بالندگی، زهی پایداری اور داشت، از آن روز که در سبزی بهار صاعقه بر پیکر تناورش زد، مشعلی است جاودانه فروزان که راه می نماید، بیاید، بستاید، ای رهروان آزادی راه از این سو است!



یهشت زهرا: جمعه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۵۸

ترجمه: ا. پویا

## برخی تجربیات در زمینه راه رشد غیر سرمایه داری

یک ضرورت عینی برای کشورهای رو به رشد است. تجربیات اتحادیه نویا در بر این رقابت خلق مغولستان و سایر کشورهای سوسیالیستی گواهی بر صحبت این مدعای است. بعلاوه، تمام کشورهای صنعتی غربی نیز این مرحله را در سطح مختلف گذرانده اند. دولت های سرمایه داری صنعتی پیش رفت و انصار اخراجی تمايلی به در نظر گرفتند. منافع ملی کشورهای در حال توسعه ندارند، چنین حفاظتی در مقابل استثمار خارجی

بقیه در صفحه ۲

بقیه از صفحه ۱

## نگاهی به تاریخچه ...

علیه استعمار، برای صلح و کاهش تنشیج در روابط بین المللی، اشاره نمود.  
بیانیه کنفرانس قاهره که تحت عنوان  
برنامه صلح و همکاری بین المللی صادر گردید، از تمام نیروهای ترقی خواه  
خواست تا در راه آزاد نمودن کشورهای  
و استدایه امپریالیسم متحده شده باسط  
استعمار و استعمار نو را بالکل برچینند.  
این بیانیه پشتیبانی بدون قید و شرط همه  
نیروها را برای خلقهای مبارز راه  
استقلال خواهان شد. این بیانیه خواستار  
بسیج افکار عمومی جهان برای مبارزه  
بر علیه بلوکها و یا یکگاههای نظامی  
امپریالیستی در نقاط مختلف جهان گشت.  
همچنین این بیانیه سیاست راهنمای  
امپریالیستها را در هندوچین محاکوم  
نمود.

بین کنفرانس دوم و سوم کشورهای غیرمتعهد ۶ سال فاصله افتاد. در طول این ۶ سال امپریالیستها آمادگی خود را برای واردآوردن ضربات جدیدی بر جنبش‌های رهایی بخش ملی نشان دادند. در این سالها بود که هاوایی‌های آمریکایی بیش از آنچه در جنک دوم بس آلمان را فاشیست بهب ریختند، ویتنام قهرمان را به پیاران نمودند. در سال ۱۳۴۶ بود که مهاجمان اسرائیلی جنکی را بر خلتهای عرب تحمیل نمودند. جنک‌هندوپاکستان نیز که از طرف رهبر ان را ولپندی، واشنگتن و پکن تحریک می‌شد در همین سالها روی داد.

در چنین شرایطی بود که کفرانس سوم کشورهای غیر متعهد در پایه تخت زمینیا، لوزاکا، در شهر یور ۱۳۵ گشایش یافت، در این کفرانس فمیندگان ۵۴ کشور و ناظرانی از ۱۰ کشور شرکت داشتند. این افزایش چشمگیر اعضا و هواداران به تهاب خاطر افزایش کشورهای تازه استقلال یافته، بلکه همچهین بخاطر جهت گیری ضد امپریالیستی سیاست غیر متعهدان بود

بیانیه کفر انس لوزاکادر مورد دصلح، استقلال، توسعه، همکاری و دهن کر اتیزه کردن روابط بین المللی بود. اینهار ئوس جمع بندی نتایج سیاست غیر متهمدها بود که همه حمایت ممکن را برای مبارزان آزادیبخش ابراز میکرد. در جای دیگری به این نکته اشاره شده بود که فاصله بین کشورهای صنعتی و درحال رشد، که از قدر

استهمار است، باید از بین برود.  
قطمناد کفر انس در مردم خاور می‌انه  
ده سختی است مراد اشغال سرزمینهای عربی  
توسط اسرائیل را محاکوم نموده، خواستار  
تحلیله فوری و های اسرائیلی شد. همچنین  
کنفرانس همبستگی و حمایت خود را  
نسبت به عبارذه در حق خلائق عرب و فلسطین  
برای حق هم زیستی و مستقل در سرزمین  
خود ابراز داشت. کنفرانس تهاجم اسرائیل  
را در لبنان و دخالت امپریالیستی را در

امور قبرس محکوم نمود. قطعنامه در مورد آسیای جنوب شرقی، تهاجم آمریکا را به کامبوج محکوم نموده، خواستار خاتمه دخالت امپریالیستی در امور هندوچین و استقلال کامل خلقهای ویتنام، لاوس و کامبوج گردید. در مورد مستعمرات پرتغال در آفریقا، نامیبیا و زیمباوه، قطعنامه هایی به تصویب رسید که در آنها استقلال خلقهای این کشورها خواسته شده بود. همچنین قطعنامه ای در مورد مدداری که باید طی شود تا کشورهای غیر متمدد بتوانند نقش بیشتری ایفا

کرده و تماشاهای هفتا بلشان را تقویت کنند، صادر شد.

پس از ۳ سال چهارمین کنفرانس کشورهای غیر متعهد در الجزریه در شهریور ۱۳۵۳ برگزار شد. اوضاع بین المللی در آینه هنگام با اوضاع کنفرانس قبل بسیار تفاوت داشت. دخالت خوینیان امیری بالیسم در وینتام متوقف شده در

علوم اجتماعی موقعيت کامل امتفاوتی در اینجا خود موضوع بررسی که از روابط اقتصادی، قضایی یا اداری با منافع طبقاتی بیوند نزدیک دارد. من متناسبت لنهن در کنفرانس خود باره دولت یاد آور می شود که هیچ له دیگری جزو مسئله دولت و ماهیت وجود ندارد که تصوری پردازان ذوا تا<sup>۱</sup> این اندازه درباره آن دچار و سردرگمی بوده باشد. پیش فست اجتماعی و امکان کشف قوانین حیات می در مقیاس وسیعی به منافع طبقات ص وابسته است.

تاریخ کشف قانون ارزش به روشنی واقعیت را تأیید می کند. تدوین از ارزش در موقع خود با منافع ذوازی طبقه پیشو و آن زمان نزدیک است. آرمان پردازان طبقه سرمایه دار، خود را به عنوان طبقه موله تصور مودند، برای افشاری از ایان فعدال کل های پیامونشان به این قانون میل می شدند. آدام اسمیت ضمن

رش دکترین کارمولد می نویسد: «کار  
ی از گروههای اجتماعی که بیش از  
بود احترام آن، شمیه کار مستخدمان  
این کار هیچ ارزشی نمی آفرینند...  
این شاه باهمه صاحب هنرها و  
ران، ارتش و نیروی دریائی اش در  
وعزتمندگان غیر مولد را تشکیل  
هدید... در عین حال نمایندگان پیشه  
خوبی مهم و نمایندگان پیشه های  
کم اهمیت چون کشیشان، ویلان،  
لکان، نویسندها، هنر پیشگان، دلقکان،  
نقیقی دانان، خوانندها اپرا، رقصان  
و تها به یک طبقه تعلق دارند»<sup>۳</sup>

مولد در نظم می گیرد.  
در این دوره آرمان پردازان  
روازی بالنده بهاین توجه داشتند که  
آن ارزش مکشوف و روشی گردد.  
در خصوص قانون ارزش اضافی که  
آن دیرتر صورت گرفت وضعیت بگوئه  
بود. افتخار این کشف به تمام.

باب مارکس گردید. قانون ارزش فیزی همی را که پیرامون استثمار سرمایه در حلقه زده بود، بکنار نمود. آرمان ازان بورزوایی حتی در درودهای که بورزوایی طبقه بالاده بود به این نوع هیچ توجهی نداشتند. به عکس با تمام وسائل ممکن کوشیدند سرشمه مار را پنهان نگاه دارند. از این رو

ن ارس تنها به موسیله اندیشمندانی  
ب شد که در موضع پر و لذاریای انقلابی  
داشتند.

این نموفه نشان می دهد که شناخت  
دهای اجتماعی دارای محدودیت  
معین تاریخی است و به سطح روابط  
تنی و به موضع گیری طبقاتی  
نکران هر دوره بستگی دارد.  
یکی از دلایلی است که روشن می سازد  
قوانین تکامل اجتماعی دین تر از

بنین طبیعت دار کشایی شده است.  
طبقات فرمافر واکه کار فکری را در  
مار خود داشتند، غالباً به پیشرفت  
طبیعت علاقمند نبودند، زیرا این  
بطور مستقیم به تولید مادی خدمت  
رددند. طبقات فرمافر وا به آنچه که  
گزرندگی اجتماعی بود، علاقمند داشتند؛  
آنها تلاش می کردند تا آنجا که  
بن است شالوده سلطه طبقاتی خود را  
د رحمتکشان پنهان نگهداشند.

۱ - هگل می گوید، «قوانین حركت  
نم سماوي در آسمان نوشته شده است»  
۲ - بد بهي است که در آنجا نيز باید  
درسي موضوع گسترش يافته پرداخت  
چهرا که در حرات جيني بود، درك  
دلیل ياد آوری هار کس از آنجاست  
کالبد شناسی انسان کالبد شناسی میمون  
بان می کند.

۳ - آدم اسمیت: پژوهش در باره  
ت و عمل فروت ملل جلد II مازیل

سیاسی در این کشور مبتنی بر مقاصد سلطه جویانه دو طبقه اشراف زمیندار و بوروزادی است. در فرانسه با بازگشت بوربن‌ها است که به این واقعیت آگاهی می‌باشند، تاریخ نگاران دوران احیاء سلطنت بوربن‌ها از تی بیوی گرفته تا گیزرو، مینیه و تی بیوی همه جا آن را همچون کلیدی برای درک سراسر تاریخ فرانسه از قرون وسطی ببعد و انتماده می‌سازند. از ۱۸۳۰ طبقه کارگر در این دو کشور به هشایه سوئین نیروی میارزه برا ای کسب قدرت شناخته می‌شود. هویت جناب ساده شده بود که می‌باشد بعمد جسم فرو بست تا همارزه این سه طبقه بزرگ و تصاد منافع شان را نیروی محرك تاریخ معاصر نداشت.<sup>۹</sup>

آنها همچنین این اندیشه را رواج می‌دادند که وجود طبقات ریشه در شرایط زندگی جامعه، یعنی قبل از هر چیز ریشه در روابط اقتصادی، روابط مالکیت و غیره دارد. اما این تاریخ نگاران قادر نبودند درباره هنشأ طبقات تبیین علمی بدهست. آنها غالباً هنشأ طبقات را در فتوحات و استیلای این یا آن خلق برخلاف های دیگر جستجو می‌کردند. همین تئوری بیشتر بورزوایی در مفهوم آفرینش آنها درباره همارزه طبقاتی هم دیده می‌شود. آنها با تحلیل انقلاب های بورزوایی فرانسه و انگلیس پدرستی شان دادند که پایه این وقایع همارزه «طبقه متوسط»، پیش از همه همارزه بورزوایی علیه زمینداران است. اما، سرانجام، هنگامی که پرولتاپی به عنوان نیروی مستقل در صحنه تاریخ پدیدار شد، آنها و حتی ذرہ اندیشه میارزه طبقات را نفی کردند. حتی گیزو که ستایشگر پرشور همارزه طبقات در انقلاب های بورزوایی بود، اکنون آن را هصیقت و خطیری برای هستی جامعه می‌دانست.

برای دست یافتن به نتیجه گیری  
های لازم درباره وجود طبقات و کشف  
قانون میارزه طبقاتی باید در هواضع  
پرولتاریا قرار داشت.

بررسی قوانین تکامل اجتماع دادای  
این ویژگی است که باسطح روابط  
اقتصادی اجتماعی پوند دارد. از این  
رو کشف این قوانین تهدید این شرایط  
کاملاً مشخص امکان پذیر است. این شرایط  
در شکل بندی های پیش از سرمایه داری  
وجود نداشت. تنها در عصر سرمایه داری  
است که این شرایط بطور همه جانبه فراهم  
می آید.

ویژگی دیگر بررسی قوانین جامعه  
شناسی پوستکی فشرده آن بامنانع  
طبقات است.

قوانین تکامل اجتماعی که جنبه عینی دارند، جبراً صورت می‌پذیرند.  
نتایج کنش این قوانین با منافع این پا آن طبقه سروکار دارند. چون این نتایج به طبقات مختلف مر بوط می‌توند؛ از این رو، رفتار آنها در بر این کنش این قوانین وبا بر این بررسی آنها گوناگون است.  
بدیهی است که از این گفته جنین بر نمی‌آید که قوانین اقتصاد سیاسی خصلت طبقاتی دارند. این قوانین روابط عینی پدیده هارا هنگام می‌سازند و از این رو فنی توانند بورژوازی یا برولتاریائی باشند. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که قوانین فرمانروا بر جامعه خصلت طبقاتی ندارند، بلکه بررسی و کاربردشان

طبق قاعدة کلی، موضوع علوم طبیعی  
بطور مستقیم باهناف طبقات سرکار پیدا  
نمی کند. البته در اینجا نیز تئوری های  
عامی وجود دارد که این منافع در آنها  
منعكس نمی شوند. دکترین های گالیله و  
جیوردانو برونو درباره نامتناهی<sup>۱</sup> بودند  
عالیم و تئوری داروین درباره منشائنان  
و غیره چنینی و ضمی دارند.  
این تئوری ها در جامعه های هفتی سر  
استشار مپارزات سرخناهای را  
برانگیخته اند که گاه تا این نمان دوام  
دارند. امداد خارج از تیجه گیری های فلسفی  
از این تئوری ها نتیجه هی شوند،  
می توان گفت که محتوی آنها مستقیماً با

اجتماعی و کشف قوانین نکامل جامعه بسیار عظیم است، از این زبدون انتزاع و تعمیم دادهای حسی نمی‌توان به کشف هیچ قانون نايل آمد.

تاریخی جامعه‌ای که ارسسطو در آن می‌زیست مانع از این بود که او در رک نماید، رابطه بر این‌گاه که در مبادلات ظاهر هی شود، بوجه پایه است. این اندیشه که کار آفریدگار ارزش است برای تنهاییان بار در قرن هفدهم و سی و پنجم گسترش یافت. اما پقی کار مجرد را با کار هجوم که پیدا شد آورنده ارزش استعمال است، اشتباه می‌نمود. باید گفت که اقتصاد دانان پسوردواپی دوران‌های بعد از این اشتباه دوری نکردن.

به علاوه یاد اور می شویم کہ ابتداء برخی شکل های مشخص فعالیت جوں تجارت، دستکارگاهها، کشاورزی وغیره یکانه سرچشمہ واقعی ثروت ها قلمداد می شدند. تنها آدم اسہیت بود کہ اعلام نمود کار بطور کلی پایۂ ثروت مادی است.

هاد سس در «مقدمه بن انتقاد از اقتصاد سیاسی» بیان آور می شود که «کار بطور کلی» ساده ترین شکل انتزاع است. اما شرایط تاریخی کاملاً مشخصی لازم بود تا اقتصاد سیاسی این مقوله را مورد تأیید قرار دهد. اقتصاد سیاسی تنها زمانی این مقوله را بذیرفت که نوع کاملاً مشخص کار اهمیت نسبی اش را از دست داده بود. این امر تنوع بسیار زیاد انواع باد شده را بجانب می نمود و هیچیک از آنها خود را از سایرین منتفک نمی دانست. بنابراین، این انتزاع تنها در آن روابط اجتماعی به تدوین درآمد که افراد درین توآن امکان یافتندازیک

ویژه ای تحول یافته بود. اما دست یاریزین به تجربه در شرایطی که تحول پدیده در قاب ترین شکل آشیست گردد، بنابر قاعدة کلی در اقتصاد سیاسی و سایر علوم اجتماعی تامکن است. هاد کس در این ساره می گویند: «تحلیل شکل های اقتصادی نه تواند بیاری هیکر و سکب و محلل های شیوه ای انجام گیرد. انتزاع یکانه نیز وی است که به عنوان ابزار به آن خدمت می کشد». او به ترسیم تئوریک و تحلیل استادو هدارک گسترد و تحلیل «داماوندی از قضایا و دردادرها» پرداخت و یدیمن سان از قوانین عام شروط توپیلدرس ما دارای «ده بخش:

فعالیت به فعالیت دیگر منتقل شوند،  
طور کلی، کار نه تنها به عنوان مقوله بلکه  
همچنین به عنوان واقعیت و سیله آفرینش  
ثروت‌ها می‌شود و روابط و پیوشهای را  
با قدر از دست می‌دهد. چنین روابطی با  
شیوه تولیدسرمایه‌داری پیدایار می‌گردد.  
مارکس از این راه نتیجه می‌گیرد که  
تنها در عصر سرمایه‌داری است که مقوله  
انتزاعی «کار بطور کلی» این نقطه  
غزینه‌مت داشت اقتصادی معاصر، به تحقیقت  
فعالیت عملی تبدیل می‌شود. تحلیل ارزش  
مارکس در مقایسه با مکتب‌های پیشین  
درجۀ عالی انتزاع را تکمیل می‌دهد.  
مارکس نخستین کسی بود که کار مجسم،  
کاریکه ارزش مصرف می‌آفریند و کار  
مجرد را طبقه‌بندی نمود. او ثابت کرد که  
تنها کار مجرد ارزش آفرین است. این  
امر به او امکان داد خصلت تاریخی  
مقوله ارزش را که بیانگر روابط انسان‌ها  
بر واپرای تولید کالایی است، بیرون کشد.  
قابل است این سلا

شواری های عینی بوجود می آورد.  
تاریخ کشف قانون ارزش نومنهای  
ز آن را ارائه می دهد. می دانیم که  
کوشش های نخستین برای تحلیل ارزش  
ز جانب اوسطو انجام گرفت. در آن  
سکم او این فکر ناقدرا اعلام نمود که  
بادله کالاهای بدون برابری ارزش ها  
می تواند انجام گیرد و بدون وجود  
مقیاس مشترک سنجش این برابری نا  
میکن است. هر جند او کاملا دریافت بود  
و وزیر گی های مشخص مادری اشیاء  
می تواند به سنجش ارزش آنها کمک  
نماید، با اینهمه نتوانست به کشف آنچه  
های ارزش را تشکیل می دهد، توفیق  
پیدا، پس چه عاملی اوسطو را از این  
د بازداشته است؟ آیا اندیشه وی از  
روی انتزاع می بیهوده بود؟ نه، چنین  
است. ذیرا آثار او در منطق بخوبی  
نان می دهنده که این مستفکر فانیه در  
ینه انتزاع چه استعداد حیرت انگیزی  
شده است. علت ناکامی او به سطح نازل  
اصل روابط اجتماعی عصر وی هر یوط

## یاغی ڙان لافپت

متعارف سر اسرار زمین، سر کشان را  
دست داشتند. از این‌ها گذشته،  
چون با دولت ایالات متحده امریکا  
که به تازگی لویی زیانا را از دولت  
فرانسه خریده و ضمیمه خود کرده  
بود، مخالف بودند، در حمایت دسته  
لایفیت می‌کوشیدند و غنیمت‌ها می‌راکه  
دست آن می‌افتاد، درنهان می‌  
خریدند یا با کلاه‌های دیگر مبارله  
می‌کردند.

فرادستان جامعه برخلاف  
فرودستان، به خون لایفیت و یارانش  
تشهید بودند. دسته‌لایفیت علناً اقتدار  
حکومت را به بازی گرفته بود.  
کشتی‌ها را می‌زبود، بارهای آن‌ها  
را پرتبط می‌کرد و در بازار سیاه  
خود، به نهان فروشی می‌پرداخت.  
حکومت بارها برای سرکوبی او  
نیز و فرستاد. ولی هیچ‌گاه توفیقی  
نیافت. دسته لایفیت در دریا یا که تاز  
بود، و درخششکی نین بخشی از راه

(Jean Laffite) زان لایفیت در بیان آخر سده هیجدهم در فرانسه  
آغاز نزدیکی کرد. اورابه خانواده‌ای  
اش افی نسبت داده‌اند و گفته‌اند  
که چون پدرش در دوره انقلاب  
بنزرك فرانسه کشته شده از وطن خود  
که دستخوش هرج و مر جی پرداخته  
بود، رخت بر است و به مدلوں سخن  
عمادی شهریاری، در جست‌وجوی  
جامه‌های آزاد، به قاره آمریکا روانی  
برد؛ آزادی آرزوست هنر ادین سال‌هاست؛  
تاکی به بنده گی؟ نه کم از سر و وسوسم!  
اما در آن قاره نیز از عدالت  
و آزادی نشانی نیافت. عدالت و  
آزادی را بهانه‌هایی یافت در کف  
سودجویانی که برای شکار بیول، به  
شکار انسان می‌پردازند و زندگی  
جامعه را نا سالم و نا ایمن می‌  
گردانند، پس نوهدید و سر گشته و  
آواره شد:

های باتلاقی رازیز سلطنه داشت.  
در سال ۱۸۱۲ که میان سربازان  
حکومت انگلیس و امریکاییان  
جنگ در گرفت، ناوگان نیرومند  
انگلیس بندهای ایالات متحده را  
مورد تهدید قرارداد. یکی از بندهای  
مهم که در معرض مخاطره  
شدید قرار گرفت، نیو اورلیان  
بود. اما قدرت مندان نیو اورلیان  
غافل از دشمن خارجی. سرگرم  
دیسیسه بازی های داخلی خود بودند و  
کینه تو زانه برای در هم شکستن  
دسته لاقیت نقشه می کشیدند.  
دریکی از روزهای ۱۸۱۳  
به دستور استاندار لوییزیانا  
اعلامیه ای بسر دیوارهای شهر  
نیو اورلیان چسبانیدند. استاندار  
اعلام داشته بود که هر کس زان  
لاینیت را به حکومت بسپارد، مبلغ  
پانصد دلار به درسم جایزه خواهد  
گرف. روز بعد مردم نیو اورلیان  
اعلامیه دیگری در کنار اعلامیه  
استاندار مشاهده کردند. این  
اعلامیه به اعضای زان لاقیت بود و  
از مردم می خواست که استاندار را  
به مردان گراند آبل بسپارند و  
مبلغ هزار و پانصد دلار جایزه  
بکیر نداشته باشند.  
زان لاقیت که برخلاف

استاندار، محبوب مردم بود، با این شوخی. هم قدرت خود را به استاندارنشان داد و همانبوه مردم را به شورآورد. سرداران نیروهای انگلیسی چون اشغال لوییزیانا را دشوار یافته‌ند، در صدد جلب کمک دسته لافیت برآمدند. پس یکی از ناو های جنگی انگلیسی در نزدیکی گراند آیل لیگر انداخت. و فرمانده آن باجند افسر نزد لافیت رفت و به او اعلام کرد که اگر برای حمله به بندر نیو اورلئان، دسته خود را در اختیار ناوگان انگلیسی گذارد، حکومت انگلیس اورا از حمایت خود بر خود را خواهد کرد و بخشی از لوییزیانا را به او و یارانش خواهد داد. لافیت که به آرزوی دست یابی بر حیاتی آزاد به آمریکا کوچیده و بر سر این آرزو، به یاغی گری کشیده شده بود، اذیشهاد فرمانده انگلیسی به خشم افتاد. اما خشم خود را آشکار نکرد و برای پاسخ گفتن، چند روزه ملت خواست. سپس استاندار لوییزیانا را از آن پیشنهاد آگاه گردانید و صادقاً اعلام داشت که اگر حکومت لوییزیانا از تعقیب دسته او چشم پوشد، خود پیارانش دو شادوی ران و پرادرش، پیر (pierre) بیاران خود بادرانه رفتاری کردند. در عروسی، عضوهای گروه نیز آنان را داده بودند. و فرمانهای آن دورا به جان و دل به انجام می‌رساندند. از این رو درین نگذشت که گروه یاغیان سخت نیز ممند شد. یاغیان از جزیره کوچکی به نام گراند آیل (Grand Isle) که در دهانه خلیج بارataria (Barataria)، در جنوب‌شرقی سرزمین فرانسوی نشین لوییزیانا (Louisiana) واقع بودواز لاحاظ جنگی وضعی مطلوب داشت، از ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۵ بر بخش بهناوری از خلیج مکزیک سلطه ورزیدند. عمولاً به کشتی‌های اسپانیایی و انگلیسی و امریکایی می‌تاختند و یاغیهایی که می‌گرفتند، سازو بر گی را که برای حفظ خود در برابر حکومت لوییزیانا لازم داشتند، فراهم می‌کردند. مردم متعارف لوییزیانا مخصوصاً بندر نیو اورلئان (New Orleans) که فرانسوی تبار بودند، دسته لافیت را بهمراه می‌نگریستند. زیرا از یک سو لافیت و یارانش را به خود مهر بان می‌دیدند و از سوی دیگر ما تدمیر مردم

غلام حسین متبین

## فصل قنهائي نيمست

فصل تنهائی نیست!  
و حشمتی دارم از تنهائی.  
کوچه‌ها می‌دانند  
آنکه دیر و زازین کوچه گذشت،  
وسرو ۵: «بر خیزید بپا» بولب داشت،  
اگر آوازش را با همه می‌خواند،  
نهی شد  
خاموش...

فصل تنهائی نیست!  
 یک درخت،  
 آن زمانی است درخت،  
 که تمام شاخ و برگش با هم باشند  
 ورنه یک بوته خشک و خالی است.  
 کوچه، وقتی کوچه است  
 که زهر گوشة آن پنجره‌ای بازشود  
 عشق آن لحظه به خود می‌ماند  
 که زهره‌موی رگی، قته‌ای، آغازشو

فصل تنهائی نوست!  
هر کسی می داند  
حرف، وقتی که صدادارشود،  
کلمه با آن رنگین خواهد شد،  
و کلام،  
آن زمانی که هماهنگ شود،  
بازتابش پر شور  
و نفوذش سنتگین خواهد شد.

فصل تنهائی نیست!  
راه آینده دراز است، رفیقا! مشتاب  
میوه چون می‌رسد از شاخه جدا می‌گردد.  
از ره خویش همان، قیز به غفلت مسیار  
سیل توفنده، زهربند وها می‌گردد.  
راه تاریخی خود را، هر کس، خواهد رفت.

فصل تنهائی نیست!  
من ذتهایی نفرت دارم  
و زتهای رقتن.  
هر که تنها باشد،

تیر ماه ۱۳۵۱ = تیران

برای (دامون گلسرخی) به امیدی که آدآمه را  
خلقی، خسرو و ناشد

دامون

دشت قان سبز! که داغ دل دامون دارد  
 گل نداده است اگر، چهره گلگون دارد  
 خاکنان، خرمی خواب چمن می طلبند  
 چشمان، روشنی چشم‌های از خون دارد  
 این هوا باز مگر، سود و پریشان روز است؟  
 باز این خاک مگر، طاول طاعون دارد?  
 سایه تیر و تبر بازمگو در کار است؟،  
 که س سه شدن، سایه مضمون دارد

شیوه گردش این چرخ چگونه است، که باز  
 چشم تو، هردمی از حوصله، بیرون دارد  
 بازگن دفتر دلتنگی ات ای دشت غریب!  
 که هنوز این ره پر خاطره، مجنون دارد!  
 سالها، سایه چشم غزل اهل نظر  
 گرده مشگختن داشت، کنون خون دارد  
 عیاس ص

تحریک پرداختن دور تحقیقین یاران او کوشیدند، چندان که عرصه بر آنان تکشید و خواه ناخواه و به یاغی گری بازگشتند. با آن که لاقیت اصرار داشت که یارانش من احتمال کشته های آمریکایی شوند، حکومت ایالات متحده او و یارانش را از آن کشور راند. به ناگزیر ژان لاقیت سر زمینی را که برای آزادیش چنگیکده بود، بدرود گفت و در جست و جوی آزادی تایافته، آواره دریابها شد. رُندگی او بسی از ۱۸۲۵ بر کسی معلوم نیست. از این رومه صداقتی است برای یعنی در مقامات حمیدی: امریکاییان، بر ضد تیر و های متباور انگلیسی خواهند چنگید. استادان و مشاوران او با اقتضای کینه ای که نسبت به لاقیت داشتند، به اهمیت در خواست او بی نیزندند. در نظر آنان، لاقیت دریازنی کشته بود. حقیر تر از آن بودند که انگیزه طغیان او و یارانش را دریابند و با ایشان همدردی کنند. و نیز خودخواه اتر از آن بودند که به خاطر هصالح وطن خود، همکاری آن دریازن کشته را بپذیرند. پس خطر تیر و های انگلیسی را نادیده گرفتند و دی ایس کوئی، دسته لاقیت حمله ای

معلوم نشد که سرانجام اوجه بود  
وزتلخ و شور در قدح و جام اوجه بود.  
اکنون مشین او در موزه  
نی یاور لی اینز نگهداری می شود،  
دهکده ای در لویی زیانا به قام او  
نامدار است هر دم در باره او قصه ها  
اندیشیدند. و انمود کردند که به  
زودی در خواست او را خواهند  
پذیرفت، و آن گاه بانیوی عظیم،  
به پایگاه با غیان شیخون زند و  
هر کس و هر چیز را که یافتد، در هم  
کو پیدند.

می گویند، تاریخ از مهمی که این یاغی آزادی پرست در تحقیق آزادی آمریکا داشته است، یاده می کند. فرانستان جامعه آمریکایی که درسایه قانون های فریبینده، همواره مردم را چایپیده و دست های خونین خود را در دستکش های سفید پوشانیده اند. این شورشی بی پروا را دریازن و غارت گر و آدم کش خواهدا ند. در جامعه های دیگر نیز گردن کشانی که کارد بیداد به استخوان اشان رسید، و بن نظام جما بر اجتماعی سوریدند و به طور مستقیم یانا مستقیم به آزادی مردم کمک کردند، به سو نوشته هایی این گونه دچار آمده اند.

بر اثر این حمله خدعاً آمیز، بسیاری از یاران لافیت به هلاکت رسیدند. ولی لافیت از همیدان به در نرفت. شتابانه برای کین خواهی بسیجیده شد. می خواست به نیو اورلی انز بتازد و یک سره به حکومت بی داداستان داربا یان دهد. در این هنگام ژنرال آن درود جکسون (Andrew Jackson) که از جانش حکومت هر کنی ایالات متحده امریکا، برای دفاع از نی یو اورلی انز هماور شده بود، فن ارسید. می باشد با هفت صد سیاهی آمریکائی و جنک افزارهای مختصه که در آن شهر وجود داشتند، با چهارده هزار سا باز جنک دیده انگلیسی، دست و

در جامعه‌های هتمدّن به سبب نظام‌طبقه‌ای، ربانیدگان امتیازهای اجتماعی برای حفظ غنیمت‌های بادآورده خود، به دست قاضی و شمندومفتش و محتسب، هر غیرت‌همند گردن فراز را به نام دزد و جناحت پیشه و گناه کار، سرکوب و بد نام کرده‌اند. اما برداشتی اگر بتوان طاغیان را دزد و جناحت پیشه و گناه کار شمرد، باز باید گفت که مسئول حقیقی هنجار شکنی‌های آنان همان‌جا جامعه راهزن پرور جناحت آفرین گناه‌آموز است. این جامعه‌تی‌ها تبعیض کار است که با پی‌عدالتی‌های پنجه قرم کند. به ناگزیر برای جلب‌یاری شهرنشینان به تلاش افتاد. تقویت‌نیروهای انگلیسی و عواقب پیروزی آن‌ها را به مردم گوشزد کرد و آنان را به همکاری فرآخوازد.

با آن که چندهزار تن از سفید پوستان و سپاه پوستان و سرخ پوستان به زن‌ال جاگ‌سون پیوستند، نیروهای آمریکایی به هیچ روز با نیروهای انگلیسی بر ابری نمی‌کردند و از این گذشته، از لحاظ سازوبنک و مخصوصاً توب و نین‌توب‌چی، در هضمیه به دند.

در حالی که نیروهای انگلیسی  
به شهر نزدیک می شدند، زان لافیت  
به تحریک آزادمنشی خود و به قصد  
نجات آزادی کوچ نشینان رنج دیده  
ایالات متحده، نزد نزال جنگ سون  
شناخت و بدون هیچ تقاضایی، همه  
جنک جویان و کشتی‌ها و جنک  
افرارها و تجهیزات خود را در  
اختیار او گذاشت.  
روز هشتم مارس ۱۸۱۵ میان  
سر بازان انگلیسی و سپاهیان  
آمریکایی جنک در گرفت. جنک  
جویان لافیت که برخی از آنان از  
توب‌چی‌های پیشین نایل شون  
بوناپارت، امیر اتور فرانسه بودند،  
انگلیسی‌ها را به زیر آتش گرفتند  
و سایر آمریکاییان نیز مردانه از پیش  
بارهای پنهان دست به تیراندازی  
زدند. در نتیجه، آمریکاییان که فقط  
سیزده تن کشته دادند، توافق نهادند  
یک هزار و چهارصد تن از سربازان  
انگلیسی را از بادار آورند و نیرو  
های انگلیسی را سر کوب کنند.  
پس از جنک، دسته لافیت  
یخشوده شدند، و خود اور در جامعه  
با یک‌گاهی والا یافت. ولی فرادرستان  
جامعه که از محبویت اجتماعی  
لافیت و انتکای مردم به او بیم ناک  
و دند، در نهان بر ضد او به تفتیش و

خانه شازده را سوراخ کنید، خیره میشند  
به آن.  
یک هفته قبل سرشب صدای زوزه  
دور و گلک کوچه را پر کرده بود، مردم  
رقه بودند توی کوچه، گمانشان زن آمد.  
کوچه خالی بود، صدا از خانه شازده  
میامد، شیهای پیش مردم میامند جلوی  
در خانه اشان و گوش میخوابند. امشب  
آمده بودند جلوی در خانه شازده.

صدای سکینه سکوت را شکست،  
من میتوانم شب های آخر و  
میگذرانم...

مشهرا در گفت،  
گمانت درسته زن. از صدای  
معلومه،

خلیل آقا گفت،  
حقشه.

تفاهم گفت،  
باید همه سکجون بده.

مشهرا در لبهاش به خندید باز شد.  
دستهاش را تکان داد، انگار درسته و

سهراب هیگفت،  
خوب دمار از روزگارش در آوردن.

مه جن بودن، کوچه که از صدا میافتد،  
در خونه شازده صدا میگرد در نک، در نک.  
در نک، شازده میدوید پشت در، در باز میگرد.

اما کوچه خلوت بود، هیچکس نبود.  
شازده سرک میگشید توی کوچه.

فتش میداد و میرفت تو، باز در نک  
در نک... هر شب خدا، از لای در کوچه را

میپاییدم، چه شبانی بود...

مشهرا در ساخت شد، سپیده میزد.  
صدای زوزه را باد میاورد. مدام اوج

میگرفت، انگار کسی را با آهن گذاخته  
داغ میزد. صدا نزدیک میشد. بلند

بلندتر، نزدیکتر به من. نزدیکتر به ما،  
انگار آجرها سوراخ سوراخ میشند،

جز راه صدارا پس میدادند. بلند شدم، بی مقدمه،  
شده، آدمهای باره حلقه شدند. آنکه کسی  
آنکه کسی دستور داده باشد. دایره تنک

شده، کشیده شد طوفدر. بی صدا، گنجکار  
صدا نزدیکتر آمد، هاند. جماهی که ما

نمیدانستیم کجاست متوقف شد.  
صدای کشمکش بگوش آمد، کسی فریاد

زد،  
ولم کنید.

چیزی خورد بادر محکم، نمی دیدم.  
می شنیدم، کسی را کشیدند. چیزی خورد

به در. حکمتمن. دستی کلوون را برداشت.  
لیک در بارز شد. دایره آمد جلوتر، شازده

میان در ظاهر شد. یقه پیراهن چهارخانه اش  
تا روی شکم چرخورده بود. صورت شش

سیاه بود، چشمهاش برق میزد.  
شازده آمد جلو، جلوتر. ایستاده

دایره، ذنش و بجههایش توی دهان در

ایستاده بودند. دست گذاشت روی  
بنی اتن. زوزه سرداد. درست مثل ذن.

زوزه اش کشیده بود، خیلی کشیده. زوزه که  
میگشید پرمهای بینی اش بی لرزید. سرش

تکان میخورد و مردم کهایش تاب بر میداشت.  
شازده ساخت شد. بعد، برخاست. تکیه

داد به لیک پایش، صداش می لرزید بیش  
بود. انگار که در لیک اتاق خالی روی دیک

مسی می کوبیدند. گفت،  
شماها منو خوردید. شماها

خوردید. همتون... ساخت شد. مردم جمع شدند. شازده

دست مالیه روی بینی اش. داد زد،  
برید کنار، گشید. خفه شدم. ولم

کنید. بوی گند میدید.  
بعد. دوید. زد به آدمها. دایره را

شکست. رفت. تکیدند به دیوار کاهکلی.  
ایستاده، خر ناسه کشید. گفت،

آرمه... من. من هیون شماموند.  
یه روز بود که اشراف می او مدن اینجا،

با کالسکه، زنهای اعیان، شاهزاده خانمها،  
قبله عالم و وزیر اعظم. پدرم، پدر بزرگ...

بعد، بعد نمیدونم چی شد. دنیا زیر و رو  
شد.

مثل اینکه سیل آمده باشد. همه رفتن،  
فرار کردن. یکی یکی رفتن، اعتماد السلطنه...

معتمد الدله، هادی خان. رفتن. تند در

بچه در صفحه ۵

کشید. شازده باززد. زنستهاش رهاشد.  
پنهن شد کف کوچه. زوزه می کشید. اول  
صدای ایش بلند بود. بعد پایین آمد. یکباره  
جیغ بلندی زد. صدایش توی کوچه پخش  
شد و بعد از صدا افتاد.

شازده پاچه شلوارش را تکان داد.  
آدمها جمع شدند دور زن. یک رگه خون

آزروی لبهاش راه افتاده بود.

چشمهاش بسته بود. چواني خم شد روی زن.  
زد، مرده شازده گفت،

راستی؟  
جوان بازداد زد،

میکم مرده. تو کشیش.  
شازده راه افتاد. می خنید. گفت،

تو زودیش. آره جوون تو زدیش.  
شازده رفت. آدمها ساكت بودند.

توده هتاب جنازه زن را کفن گرفته بود.  
✿✿✿

یک چیز آمد، بی صدا، مثل گذرباد از

گندم زار. زوزه را سر میداد. همسایه ها

پیرون میریختند. زن ساکت میشد. بعد،

بچه پارچه ایش را رسید. راسدست میگرفت، جمیع

میزد. میرفت. نهشانزده. نهر اسان، مثل

موحی که می آید، تن ساحل را میگشید  
و بعد میرود.

✿✿✿

ماه بالا آمد بود، خوابه نمیبرد. توی

نگاه میگرد. آسمان بائین بود روی

دوش کوتاه دیوارها. زن مثل هرسب آمد.

بی تردید، روی زمین نشست. دراز کشید.

عادش بود. انگار میخواست خستگی در

کند. غلطید. مثل همان شب اول که دیده

بودمش. جیغ زد. درها بازشند و آدمها

بریختند پیرون. زیر نور هتاب آمدند

طرف زن، توی نگاهشان خشم بود. دور زن

حلقه زدند. فاگهان یکی گفت،

شازده اومد.

شازده و خانه اش سر کوچه بود. چند

تاینچه داشت. مشیک. آهنه. دیوار

بلند، کشکه دار. درین رکچوی. با کوههای

آهنه سکین. روی دلگه در خوشید

بود. همه درهای کوچه کوتاه بود، شکسته

جند تکه تخته. هیچکدام خوشیدند اشت.

اسم شازده را هیچکس نمیداشت همه به او

می گفتند؛ شازده. یارو که آمد همه به او

کردند. سرش رانگان داد. چشمهاش سرخ

بود. رو به همه، پرسید:

این؟ این چیزیاره که هر شب جیغ میزد،

با اینگشت زن رانشان داد.

یکی گفت،

آرده.

شازده گفت،

چرا پایلیسی، چیزی خبر نمیگنین؟

یه هفتاه استخوابه بود. زیر

علی آقا شاطر نافوائی گفت،

هایم خواب نداریم.

شازده گفت،

بنادارن بشیر پیرون. آتشش از نین.

مثل جده، بدشکونه. اصلاح از کجا او مده؟

حیدر پسر سرمه بخانه امان، گفت،

نصف دماغم نداره.

شازده رفت بالای سر زن. گفت،

پاشوره و بروگمشو. چی میخوای

از این کوچه؟

زن ساکت بود. شازده گفت،

تامیه سک لهات نکرد برو...

زن ساکت بود.

صغر اخانم گفت،

من حاضرم او نوبیرم خونه ام.

بیچاره اس.

شازده گفت،

او خونه گرفته بود. دارو ندارش یه جله

بود که اینجا بمونه،

همه خوبه می گیرن. یکی دماغش میره.

یکی دستش هیپوسه. یکی دهنش خالی میشه.

تازه، هستون پرایی که لقمه نون موندین،

در خونه منوول نمیگنین، آنوقت پھطوری

میخواهی...;

علی آقا گفت،

باید یه جله راضیش کرد بره.

شازده نزدیکتر شد به زن، گفت،

پاشو گمشو.

زن تکان خود را ساخت. ساکت بود. شازده با

نوک پازد به سیمه زن،

پاشو.

زن ناگهان خیز برداشت. افتادروی

شازده. پایش را گرفت. کشید.

تنومند شازده تکان خورد.

شازده خشمگین داد زد. بعد فحش

داد، گفت،

مادر قبیه.

زن یا شازده را گرفته بود و می

کشید. شازده با پایی آزادش محکم کویید.

توی سیمه زن. صدای شکستن چیزی آمد.

زن زوزه کشید. در دنک. بلند دلخراش.

شازده باز کویید توی سیمه زن. زن، قیه

هر شب میامد. یک هفته بود که هر شب  
میامد همسایه اها انگار انتظار ماراداشتند.  
پشت درها کمپن میگردند. کسی قفل بدار  
نمیزد. دلشان میخواست فیا ید. با خودشان  
میگفتند،

شازده پایه شد. شاید نیست. زن

زدن میگردند. زدن سرمه بود. همسایه ها

پیرون میریختند. زن ساکت میشد. بیرون

بچه پارچه ایش را سرمه میدارد. همسایه ها







# ۱۹۷۱ سال جهانی کودک

کودکان در انقلاب ایران

## جای او خالی

آقا درست روپروری سینه منصور بود که او دست‌هاش را بلند کرد و فریاد کشید: «جواد... تن منصور از جا کنده شد و زمین خورد». روزی که مدرها باز شد و معلم به کلاس آمد، او یک حلقه‌گل میخک سرخ را دید که بجهها روی نیمکت منصور گذاشته بودند. ناگهان معلم به‌گزینه افتاد و بجهها با صدای بلند فریاد زدند، ما شاه را می‌کشیم! انقلاب خیلی درد دارد. یکی از بزرگترین دردهای آن در کشته شدن بجهها است. یاد منصور و همه منصورها گرامی باد. تمام گلهای میخک سرخ وطن حلقه‌گلی است برای آنها.

امادی‌گری شده بود. صدای مسلسل‌ها بلند شد، همه مردم فرار کردند اما منصور بازم جلو رفت. دلش می‌خواست توی نگاه جواد آقا لبخند بزند و جواب لبخندش را بگیرد. لوله مسلسل جواد

را دوست ندارد، ذور گفتن و ذور شنیدن ریخت تا خود را در صف اول کنار مردان بنزد کرد. هنوز به میدان فوزیه نرسیده بودند که ناگهان کامیون‌های سر بازان وارد خیابان شهناز شدند. منصور می‌توانست بخوبی مسلسلها و کسانی که پشت آنها نشسته‌اند ببیند... آه، این جواد آقا بود، همسایه دیوار به دیوارشان منصور می‌خواست او را صدا بزند و بگوید: منم! نزدیکی!

آن روز منصور بند کفش‌هایش را بست و از خانه بیرون رفت. سر راه بهده تا از بجهها بخورد. آنها مثلهم فریاد می‌کشیدند، مثل هزار شمع کوچک یک شکل بودند. می‌سوختند و زندگی‌شان را با این سوختن روشن می‌کردند. چند روز پیش یکی از بجهها تبر خود را بود و همه بدیدند او می‌رفتند و به مادرش تبریک می‌کنند. با آمدن منصور از کوچه‌های دیگرهم بجهها جمع شدند تا عده آنها به صد نفر رسید. آنها چند تا عکس لو لشده آقا را داشتند. بعد عکس‌ها را روی مقواها چسبانند و آنها را به سر چوب زندند. جمعیت به طرف میدان‌زاوه می‌رفت. مردم لا بلای مردم فرو رفته بودند. او فقط صدای مردم را می‌شنید، مردم راهی دید، خودش را نمی‌دید.

چند ماه پیش منصور را برای مراسم چهارم آبان انتخاب کرده بودند. یک ماه مرتبه روز وارد میدان امجدیه می‌شد. مادرش می‌کردند که نوش کند. از صبح تا عصر مجبور بود همان‌طور فرمش کند. عصس بجهها را مثل گلهای گوسفند می‌ریختند تا کامیون و به شهر برمی‌گردانند. قیل از این سه باری گر هم منصور را همراه بجههای دیگر به پیش‌باز شاه و ملکه برد و بودند و وقتی منصور خسته و مانده به خانه برمی‌گشت، پدرش همان حرفاها همیشگی راهی گفت، باشد این جور که نمی‌ماند، یک روز همچو فریاد بکشم که دنیا بلن‌زد. حالا منصور می‌توانست بگوید که شاه

حرکت کشورهای سلطنتی نفت خیز عرب مقایسه نیست. شبه حزیره عربستان به جمعیت بومی ۶ میلیون نفری اش در آمد سالانه‌ای بالغ بر ۴۶ هزار میلیون دلار دارد، که قمت اعظم آن، چنان‌که می‌بینیم به حبیب اقیلیتی استفاده کرده است. در آمد سرانجام‌الله یکی از اینها نشین‌ها پیشتر از ۱۰ هزار دلار در سال است. که بالاترین رقم درجهان است.

در اروپا، استقرار شیوه تولید سرمایه‌داری با تکان‌های انقلابی و اقدامات مسلحه بورژوازی علیه نظم فرودالی همراه بود. امداد امارات عربی (بدنبال موجی از اعتراضات کارگران نفت و اقدامات سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. سرمایه‌داری بسعت و باشتاب خود را ثابت می‌نماید. در اروپا این تحولات در طی چندین سده انجام گرفت امداد این بخش از جهان تحول سرمایه‌داری با حفظ سلطه سلطنت فرودالی طی مدت کوتاهی بوقوع می‌پیوند، مثلا در کویت و بحرین طی دفع قرن، در عربستان سعودی ۱۵ تا ۱۷ سال، در ابوظبی، دوبی و قطر ۵-۶ سال.

عامل مهم و کلیدی در این مورد سود خود را حفظ کرد. دلیل این امر چیست؟ طلاهایی که در سده‌های میانه از دنیا چو راه مصادره همه مایملک آن ضرورت روز است. انقلاب ملی و دموکراتیک ایران از این راه به کمال پیروزی دست خواهد یافت.

## ضرورت مرحله کنونی

به آن دارد که با یکاه اجتماعی قدرت نویای انقلابی تاچه اندازه وسعت داشته توده‌مند تاچه اندازه پذیرا و پشتیبانی آن بوده باشد. و می‌دانیم که پذیرش و پشتیبانی توده‌ها خود به خود، به صرف شعارهای انقلابی، بدل است غنی آید. در عمل است که ماهیت و محتوا قدرت انقلابی مشخص می‌گردد و اعتماد بدان در قلب توده میلیونی ریشه داده باشد که راهش را خودش انتخاب کند.

منصور معنی کلمه «انقلاب» را نمی‌دانست. فقط می‌دانست که انقلاب به او بزرگی داده است، مرد کرده است، حس می‌کرد داناتر و عاقل‌تر و شاید هم آفاتر شده است.

آن روز منصور بند کفش‌هایش را بست و از خانه بیرون رفت. سر راه بهده تا از بجهها بخورد. آنها مثلهم فریاد می‌کشیدند، مثل هزار شمع کوچک یک شکل بودند. می‌سوختند و زندگی‌شان را با این سوختن روشن می‌کردند. چند روز پیش یکی از بجهها تبر خود را بود و همه بدیدند او می‌رفتند و به مادرش تبریک می‌کنند. با آمدن منصور از کوچه‌های دیگر همراه شدند. آنها چند تا عکس لو لشده آقا را داشتند. چند روز پیش یکی از بجهها تبر خود را بسراز جوب زندند. جمعیت به طرف میدان‌زاوه می‌رفت. مردم لا بلای مردم فرو رفته بودند. او فقط صدای مردم را می‌شنید، مردم راهی دید، خودش را نمی‌دید.

چند ماه پیش منصور را برای مراسم چهارم آبان انتخاب کرده بودند. یک ماه مرتبه همراه شدند. مادرش می‌کردند که نوش کند. از صبح تا عصر مجبور بود همان‌طور فرمش کند. عصس بجهها را مثل گلهای گوسفند می‌ریختند تا کامیون و به شهر برمی‌گردانند. قیل از این سه باری گر هم منصور را همراه بجههای دیگر به پیش‌باز شاه و ملکه برد و بودند و وقتی منصور خسته و مانده به خانه برمی‌گشت، پدرش همان حرفاها همیشگی راهی گفت، باشد این جور که نمی‌ماند، یک روز همچو فریاد بکشم که دنیا بلن‌زد. حالا منصور می‌توانست بگوید که شاه



نمایشگاه «انقلاب ایران از دیدگاه کودکان و نوجوانان»

قدرت سیاسی را باز بدت آورند و حاکمیت قرون وسطایی را براندازند؛ در وهله نخست، نیروی سیاسی تا کنون فوق العاده نابرابر بوده است. قدرت سلطنت نه تنها بر توان مانشین سر کوب خود، بلکه همچنین بر عقب ماندگی توده‌ها تکیه دارد. در عربستان سعودی از هر ۸ نفر تنها ۱ نفر سواد خواندن و نوشن دارد. بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت هنوز اسیر مفاهیم بدوی و سنتی ارزشها و عادات و رسوم قبیله‌ای است. این توده‌ها، که می‌توان گفت هیچ چیز درباره اشکال دموکراتیک پارلمانی حاکمیت نمی‌دانند، پشتیبان رژیم‌های سلطنتی تشویچ‌کرده اند. بخش‌های سلطنتی کویت و بحرین، هیچ یک از هاستیان کویت و بحرین، هیچ یک از کشورهای سلطنتی نفت خیز عربی قانون اساسی ندارند، نتیجه‌تاً سلطنت مطلقه بشار می‌آید. بعلاوه، این رژیم‌ها کمک‌های مهجانی‌ای از انحصارات نفتی و دولت‌های امپریالیستی که حاکمیت شان هستند، در بار سعودی را می‌کنند. مثلا، ایالات متحده، در بار سعودی نفت برای ماشین نظامی و اقتصاد خود می‌انگارد (۲۵ درصد واردات نفت ایالات متحده از سعودی است) و میلیاردها دلار نفتی در اقتصاد آن سرمایه‌گذاری کرده. واشکن سلسه سعودی را متحد سیاسی اصلی خود درجهان عرب می‌داند و باتمام قوا برای طایفه‌های سلطنتی نیستند، نمی‌کوشند

## ترجمه: ا پویا

# تحولات سرمایه‌داری در کشورهای سلطنتی نفت خیز عرب

شبه جزیره عربستان از قبودالیس به سرمایه‌داری پدیده‌ای است که از لحظه سرعت تحولات بورژوازی و برخی دگر گونه‌های کیفی دیگر در تاریخ بی‌نظیر است.

گستین چیزی که در مورد این کشورها جل توجه می‌کند شتابی است که طی آن یک جامعه فقودالی به یک جامعه سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. سرمایه‌داری بسعت و باشتاب خود را ثابت می‌نماید. در اروپا این تحولات در طی چندین سده انجام گرفت امداد این بخش از جهان تحول سرمایه‌داری با حفظ سلطه سلطنت فرودالی طی مدت کوتاهی بوقوع می‌پیوند، مثلا در کویت و بحرین طی دفع قرن، در عربستان سعودی ۱۵ تا ۱۷ سال، در ابوظبی، دوبی و قطر ۵-۶ سال.

عامل مهم و کلیدی در این مورد سود خود را حفظ کرد. دلیل این امر چیست؟ طلاهایی که در سده‌های میانه از دنیا چو راه مصادره همه مایملک آن ضرورت روز است. انقلاب ملی و دموکراتیک ایران از این راه به کمال پیروزی دست خواهد یافت.